

# V FOR VENDETTA™

By Alan Moore and David Lloyd

MAR 89  
Vol. IX of X  
\$2.00 US \$2.50 CAN



Suggested  
For Mature  
Readers







# **V FOR VENDETTA™**

Translator: **Farbod Azsan**

Editors:

**Abdollah Zarei**

**Sadegh Tajik**

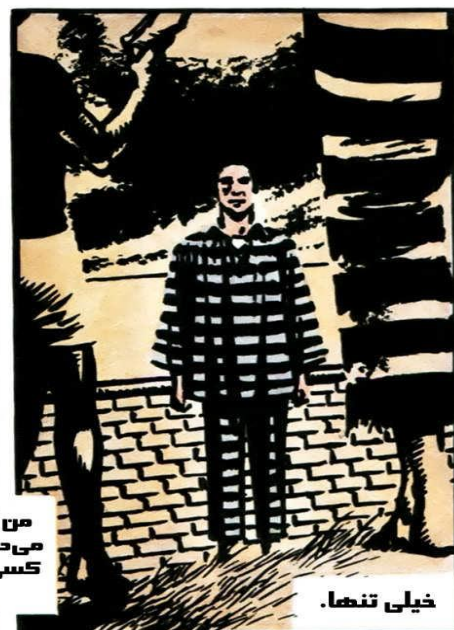








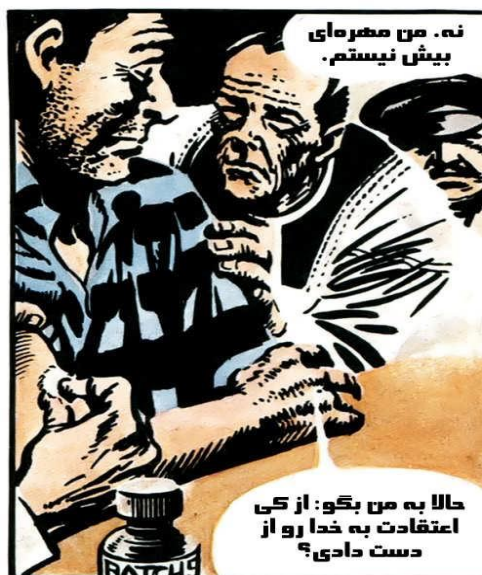
















هه ...



چطور؟

چطور سر و کارم  
افتاد به این جای  
لعتی؛ شغل شد  
زندگیم؛ وجدانم شد  
زندانم ...



بله، کار ماده،  
ولی ...

ولی به اونم مواد تزریق شده  
بود. اونم درو روش قفل  
کردن تا بمیره. اونم به به  
درک رسید.



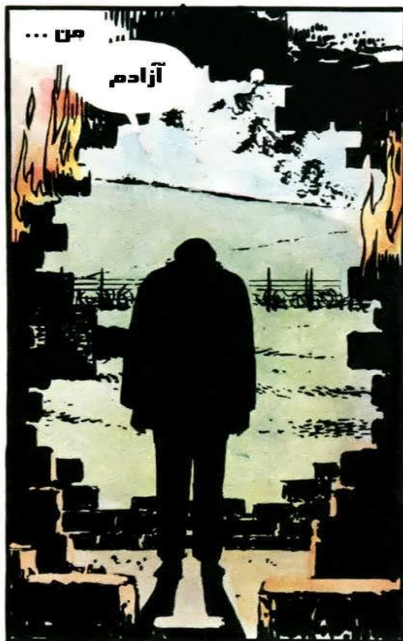
چرا من نمی‌تونم؟ به  
این الگوی دیوانه‌وار  
نگاه می‌کنم، ولی  
جوابا کجان؟

چه کسی منو اینجا  
زندانی کرد؟ چه کسی  
منو اینجا نگه داشته؟

چه کسی می‌تونه منو آزاد  
کنه؟ چه کسی اختیار  
زندگی منو به دست گرفته  
و محدودش کرده؟ چه  
کسی غیر از ...



... خودم؟

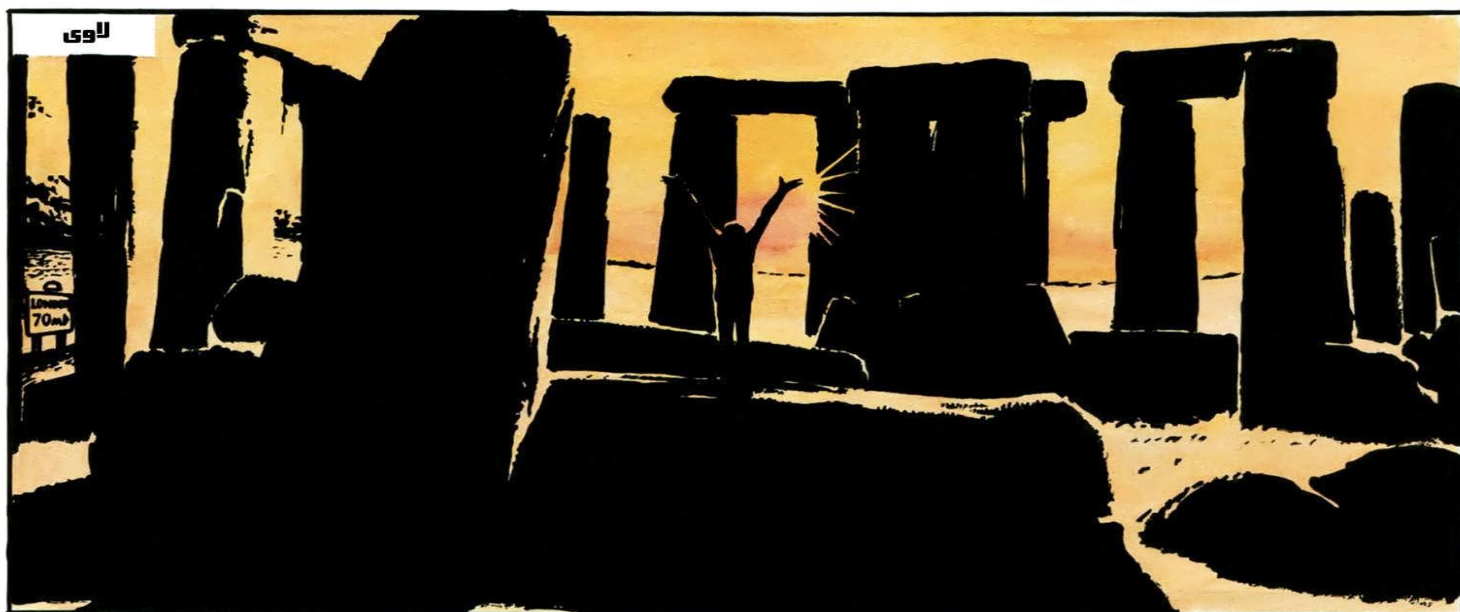
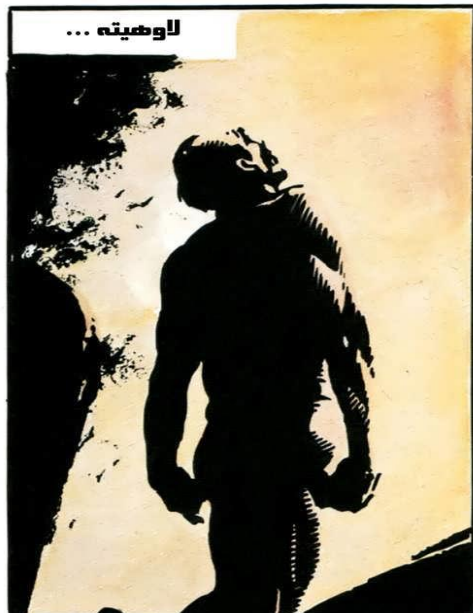
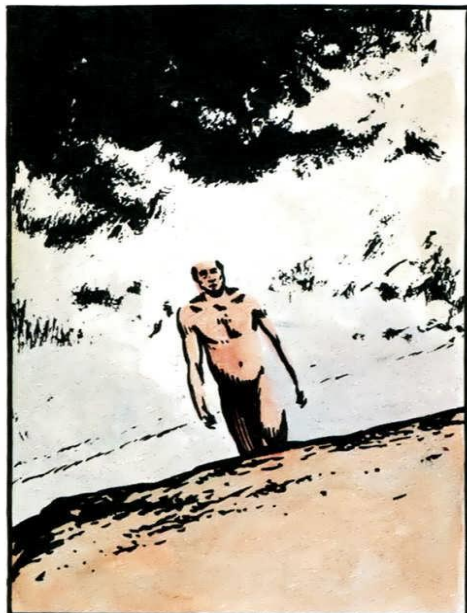


آزادم  
... من



آزاد!!!!!!













فصل پنجم  
وداع













... در اصل افراد کمی  
موفق شدن عصب باصره‌ی  
خودشونو مورد مطالعه  
قرار بدن.



وی ... تمام این تلویزیون‌ها ...  
دارن کار می‌کنن. فکر  
می‌کردم تو تلویزیون رو از  
کار انداخته بودی؟

اوه نه. دوربین‌های  
مانیتور‌ها هنوزم دارن کار  
می‌کنن، ولی دستگاه پخش  
و دریافت دشمنمون نه.

برعکس، دستگاه  
پخش و دریافت من به  
طور بی‌نقص کار  
می‌کنه.



البته، با توجه به این که  
پخش عمومی از کار افتاده،  
تنها چیزی که من دارم  
دریافت می‌کنم، ملودرام -  
های مربوط به مناطق  
شورش و فیلم‌های  
فاجعه‌محور سطح  
پایینه.

بعضی وقتا  
دلم برای «استورم  
ساکسون» تنگ  
می‌شه.

دیالوگاش بهتر  
بود.



و - ولی ... تو  
می‌تونی کل  
لندنو از اینجا  
بینی ...

مطمیناً این اتاق قله‌ی  
یک تپه‌ی معکوسه؛  
تپه‌ای که برای رسیدن  
به قله‌ش باید نزول  
کرد، ولی در صورت  
رسیدن بهش، می‌شه  
تا کیلومترها دورتر رو  
تماشا کرد.

بیا ...



زیاد تلویزیون دیدن  
بده و تو هم مشقات  
هنوز تموم نشده.

اینجا کتب و ابزاری  
رو پیدا می‌کنی که بهت  
می‌کن چطور از قهوه  
مواد منفجره درست  
کنی؛ یا چطور داروهای  
روانگردانی‌سازی که به  
اندازه‌ی آب ارزونن.



ازشون به درستی  
استفاده کن؛  
البته اگه مجبور  
شدی.



برخلاف تلویزیون، ما هرچقدر از  
علم بهره ببریم بازم کافی  
نیست؛ حتی با توجه به نارسایی  
های اتمی‌ای که ایجاد کرد.

به کمک علم، ایده‌ها  
می‌تونن در بستر نظریه جوونه  
بزنن، رشد کنن و راهی رو در  
پیش بگیرن که به رشدشون  
کمک کنه ... ولی ما به عنوان  
یه سری باغبان باید هوشیار  
باشیم ...



چون بعضی از دانه‌ها  
دانه‌ی ویرانی هستن ...

... و رنگین‌ترین  
شکوفایی‌ها اغلب  
خطرناک‌ترینشون.

















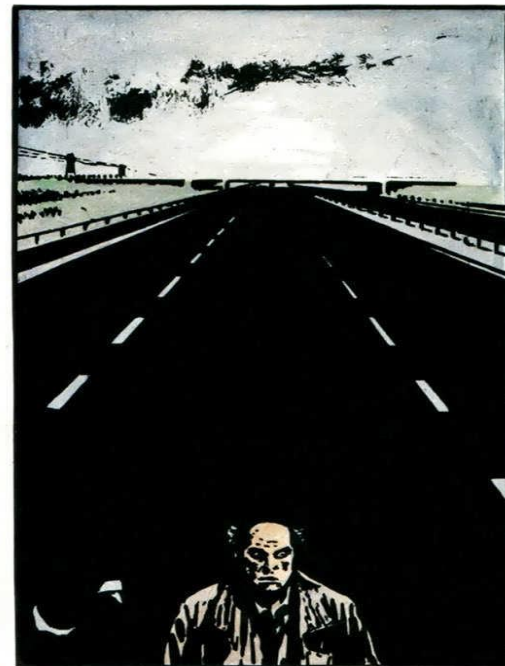
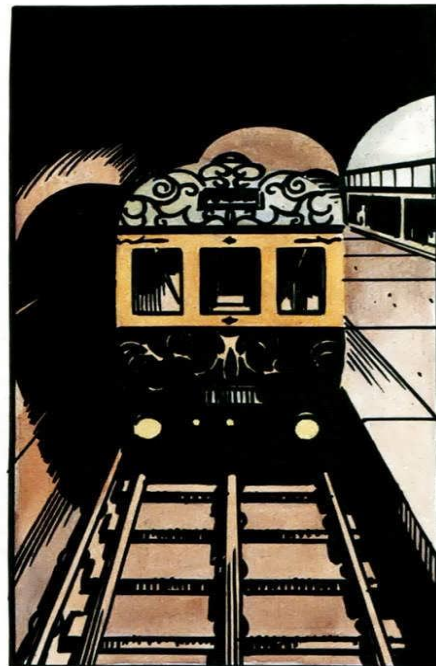
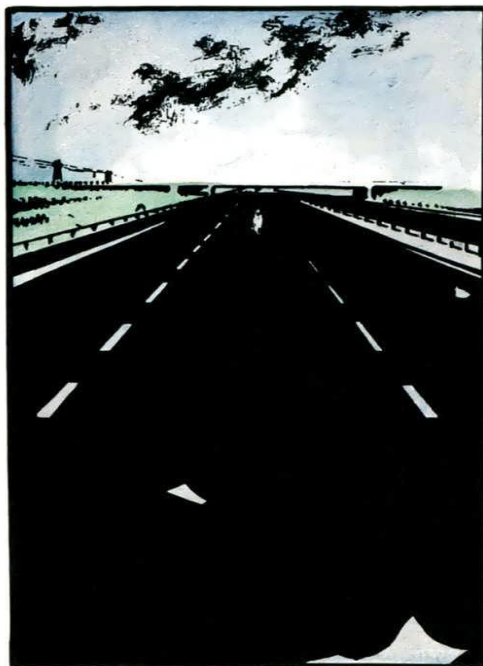
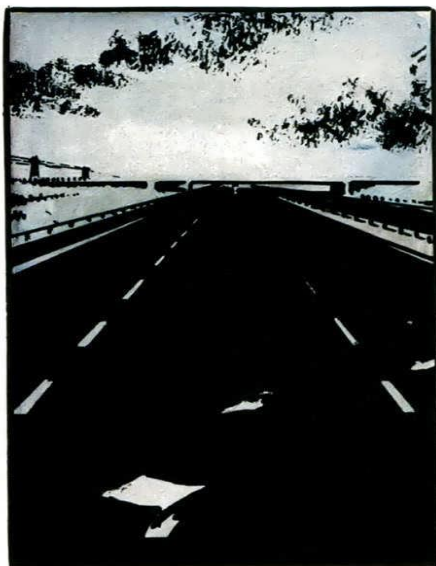
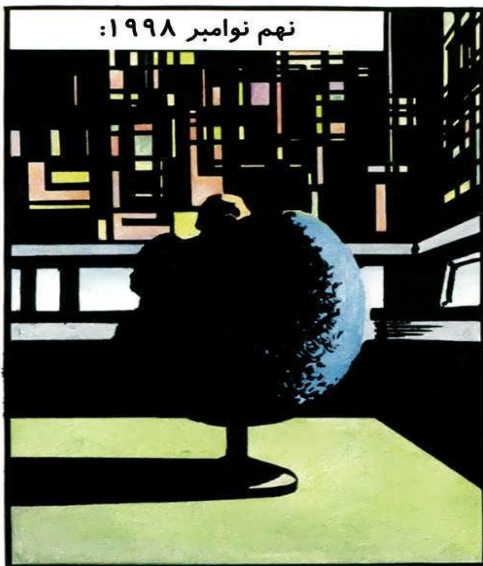
# شما در حال ترک کردن لندن هستید







نهم نوامبر ۱۹۹۸:



فصل نهم  
بردارها









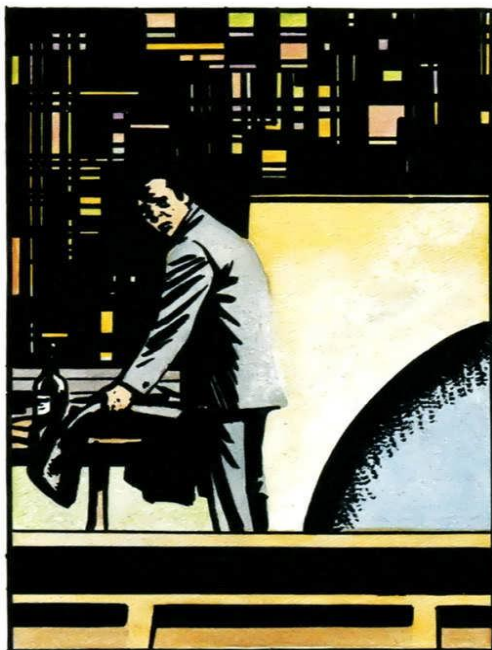
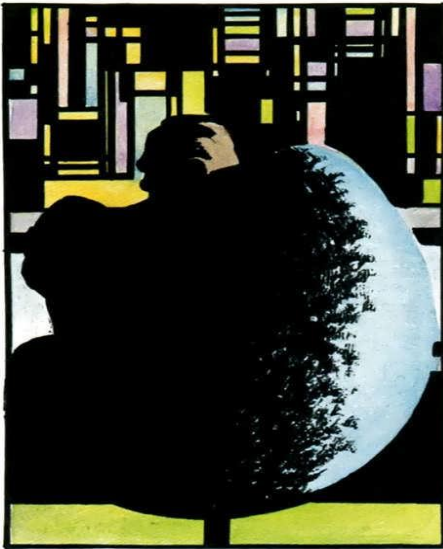


















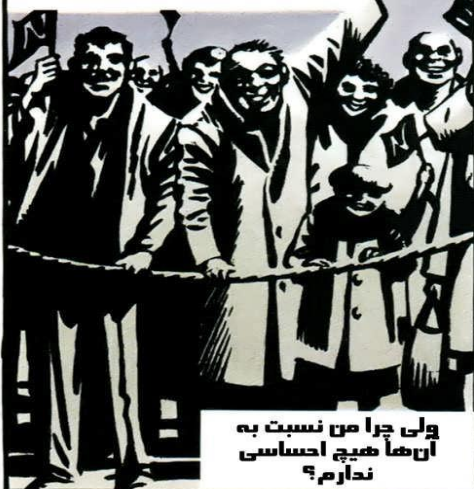








می‌خندند، هورا می‌کشند، دست  
تکان می‌دهند: حداقل آن‌ها  
هنوز مرا ترک نکرده‌اند ...



ولی چرا من نسبت به  
آن‌ها هیچ احساسی  
ندارم؟

فقط این منم که اینجا  
هستم؟ از دوران بچگی  
پی بردم که جز من کسی  
واقعی نیست.



فقط من و خدا. جوش روی  
گردن راننده واقعی نیست،  
این پارچه‌ها و زورق‌ها  
واقعی نیستند. این جمعیت  
...

من با خالق خود صحبت می‌کنم؛ راجع  
به کاکاسیاهایی که در کشورم  
ساکنند؛ راجع به مردان برهنه‌ای که  
در تخت‌خواب خودشان را به یکدیگر  
مالش می‌دهند، فشار می‌دهند،  
مالش می‌دهند ...



وقتی احساس  
ضعف کنم، ما با  
هم حرف می‌زنیم.

من با خدا حرف زدم، در حالی که  
همکارانم خندیدند ...



... ولی من برای کارم دلیل موجهی  
داشتم: خدا واقعی بود؛ در شکلی قالب  
یافته بود که می‌شد به آن عشق ورزید.  
وقتی برای اولین بار صفحه‌هایش را  
دیدم، با آن خط‌های صاف متکبر ...

او مثل یک زن نبود؛ نه از عرق خبری  
بود و نه از موی زشت بدن. او از چیزی  
سردتر و سخت‌تر تشکیل شده بود؛  
چیزی نفسانی. من و خدایم به هم  
عشق می‌ورزیدیم، ولی بعد ...



ولی بعد او به من خیانت کرد.  
اکنون دیگر چیزی وجود ندارد.  
اکنون من تنها هستم ...

... ولی نه در نظر آن‌ها که از پشت  
شیشه دست تکان می‌دهند.  
سعی می‌کنم بیشتر آن‌ها را  
دوست داشته باشم؛ جز آن‌ها  
دیگر کسی را ندارم.



آیا من هم باید برایشان دست تکان  
دهم؟ نباید از پیش تعیین‌شده و  
ریاکارانه به نظر برسد، باید محوری  
باشد که گویی از اعماق قلب سر زده  
است ...

... برخاسته از درون، مثل دست  
تکان دادن خودشان.



زنده‌باد  
انگلستان.



خیله خب ... نیروهای دفاعی  
وایت‌هالو کم‌کم و منتظر  
بمون تا کاروان موتوری  
همراه با اعضای حزب برسن  
اونجا.

... ضمناً این دفعه  
می‌خوام صدای  
هورا کشیدنا بلندتر  
باشه، حله؟





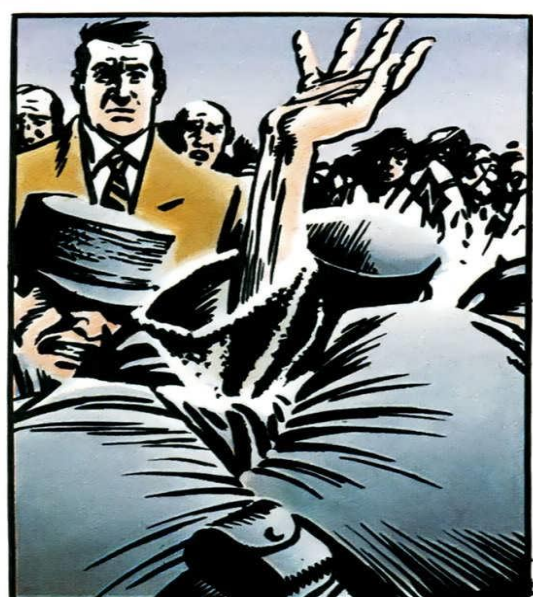
















خون

پس تو هم از گوشت و  
خون ساخته شدی ...

بالاخره کشتمت!

بالاخره کشتمت  
هیولا ...









**DC COMICS INC.**

PRESIDENT  
AND PUBLISHER  
**JENETTE KAHN**

V.P.-EXECUTIVE EDITOR  
**DICK GIORDANO**

EDITOR  
**KAREN BERGER**

ASST. EDITOR  
**ART YOUNG**

ART DIRECTOR  
**RICHARD BRUNING**

MGR.-EDITORIAL ADMIN  
**TERRI CUNNINGHAM**

MGR.-TALENT  
RELATIONS  
**PAT BASTIENNE**

PRODUCTION DIRECTOR  
**BOB ROZAKIS**

EXECUTIVE V.P.  
**PAUL LEVITZ**

V.P.-CREATIVE DIRECTOR  
**JOE ORLANDO**

V.P.-SALES  
& MARKETING  
**BRUCE BRISTOW**

ADVERTISING  
DIRECTOR  
**TOM BALLOU**

CIRCULATION  
DIRECTOR  
**MATT RAGONE**

CONTROLLER  
**PAT CALDON**





Photo: Mitch Jenkins